

روش تربیتی موعظه؛ چالش‌ها و آسیب‌ها با تأکید بر آموزه‌های قرآنی

حسن باقری‌نیا*

استادیار دانشگاه حکیم سبزواری

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۱)

چکیده

برای شناخت دقیق مفهوم موعظه به عنوان یک روش تربیتی، می‌توان از روش‌های تحلیل مفهومی بهره برد. با تأمل در آیات و روایات مربوط به موعظه یک نوع تمایز نسبی آن را با حکمت مشخص نموده‌ایم که موعظه برخلاف حکمت که به لحاظ شناختی ممتازتر است، بیشتر بار عاطفی و گرایشی به همراه دارد. همچنین با تأمل در نوع مخاطبی که قرآن آن را مورد موعظه خویش قرار داده، می‌توان نتیجه گرفت که بیشتر موارد موعظه، پس از ایمان است. از این رو، در ابتدای دعوت به تربیت اسلامی بهتر است از روش‌های مبتنی بر حکمت بهره گرفت. در نهایت، به آسیب‌شناسی این روش پرداخته‌ایم و یکی از چالش‌های اساسی فرا روی تربیت اسلامی را ذکر کرده‌ایم که به‌ویژه فیلسوفان لیبرال (آزادخواه)، تحلیلی بر رویکردهای تربیت دینی مبتنی بر بهره‌گیری از عواطف و تلقین‌گری به آن ارائه کرده‌اند.

واژگان کلیدی: تربیت اسلامی، قرآن کریم، موعظه، چالش‌ها، آسیب‌شناسی.

* E-mail: hbagherinia@gmail.com

مقدمه

وعظ به مثابهٔ یک روش تربیتی تأثیرگذار، همواره شیوه ای قدیمی و مرسوم در سنت‌های دینی است که برای تأثیرهای روانی و معنوی از آن سود می‌بردند. یکی از عمده‌ترین شیوه‌های عمومی پیامبر^(ص) استفاده از وعظ برای راهنمایی مردم بود، به‌ویژه پیامبر برای صحابه‌ای که به لحاظ شناخت و عواطف به ایشان نزدیکتر بودند، از این روش استفاده می‌کرد. برخی از این موعظه‌ها مانند موعظه‌ها و وصایای پیامبر برای حضرت علی^(ع) و ابوذر تا زمان ما باقی مانده است. این شیوه در رفتار ائمهٔ معصوم^(ع) نیز مشاهده می‌شود و تعبیرهایی همچون زنده شدن در مورد موعظه به کار رفته است: «أَحْيَى قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ: قلبت را با موعظ زنده کن» (نهج‌البلاغه / ن ۳۱). شاید همهٔ تعبیرها در ادبیات ائمهٔ اطهار^(ع) به صورت «زنده کردن» یا «زنده شدن» نیامده است، بلکه تعبیرهایی که ارزش بالایی دارند، بدانها احیاء و زنده شدن اطلاق می‌شود. علی^(ع) می‌فرمایند: اگر خواستید دلتان را زنده کنید، از موعظه استفاده نمایید. این سخن، اهمیت، ارزش و سطح تأثیرگذاری این شیوه را می‌رساند. از این رو، موعظه را می‌توان اینگونه تعریف کرد که هرگاه کارهای نیک و حقایق بدیهی طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند و در نتیجه، تسلیم آن حقایق گردد و به عبارت دیگر، سخنی که دل‌های سخت را نرم سازد و کردار زشت را نیکو گرداند.

حال باید به این پرسش پاسخ داد که چرا موعظه باید یک روش تربیتی باشد؟ مگر انسان دربارهٔ چیزهایی که از آن اطلاع دارد و یا جزء بدیهیات است و یا به شکل فطری از آن آگاهی دارد، باز هم باید آن مطالب در قالب روش‌های تربیتی خاصی دوباره بازگو شود؟ چه ضرورتی به بیان آن است؟ در پاسخ می‌توان گفت هرچند بر اساس توصیف قرآن از انسان، او موجودی است که با رنگ (فطرت) الهی آفریده شده است و این رنگ‌آمیزی بر جان او نشست است، اما از آنجا که او درگیر اشتغال‌های فراوانی است، بنابراین، فراموشی به او دست می‌دهد: ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ (المزمل / ۷). از این رو، یادآوری یا ذکر که موعظه نیز نوعی از آن است، سودمند می‌باشد. فراموشی در انسان گاهی عمداً و گاهی ناشی از مشغول بودن

است؛ زیرا پرداختن به یک شأن، او را از پرداختن به دیگر شئون باز می‌دارد. بنابراین، گاه باید آنچه که فرد به آن علم دارد، برای او بازگفت؛ به عبارت دیگر، انسان همیشه نیازمند حرف تازه نیست و مشکلات تربیتی او نیز همیشه زاده ندانستن و برخوردار نبودن از علم نمی‌باشد. البته این طور نیست که همه مشکلات با علم و دانش‌ورزی چاره شود، بلکه بخشی از مشکلات زاده فراموشی و غفلت نسبت به جنبه‌های شهودی و وجدانی است. نکته دیگر اینکه علم و دانش همیشه در وجود انسان شاداب و زنده نیست و گاهی اثر خود را از دست می‌دهد و رنگ می‌بازد و از این رو، رغبتی برای عمل در انسان بر نمی‌انگیزد. بنابراین، موعظه نیز که گونه‌ای یادآوری است، برای طراوت و شادابی دانش، نافع است و در شنیدن و یادآوری تأثیری است که در دانستن نیست. به همین دلیل، قرآن یادآوری را برای اهل ایمان نافع و اثربخش می‌داند: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و پیوسته تذکر ده؛ زیرا تذکر مؤمنان را سود می‌بخشد ﴿الذَّارِيَاتُ / ۵۵﴾ و توصیه می‌کند در صورتی که به نافع بودن یادآوری اطمینان دارید، پس یادآوری کنید: ﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾. پس تذکر ده، اگر تذکر مفید باشد! ﴿(الأعلى / ۹)﴾. از این رو، عنصر یادآوری در موعظه غفلت را می‌زداید. روش پژوهش در این مقاله بهره‌گیری از تحلیل مفهومی است که در آن تحت یک شبکه معنایی در مقایسه واژگان مترادف و متقابل و یا متمایز در قرآن به شناخت مفهوم موعظه پرداخته شده است.

۱- ماهیت موعظه

برخی واژه «موعظه» را به معنای «تذکر دادن به خیر و چیزهایی که دل در برابر آنها نرم می‌شود»، می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۳۹۲: ذیل وعظ). اما به طور کلی، به نظر می‌رسد در موعظه یک دلالت مبنی بر ترغیب به نیکی و بازداري از بدی نهفته است که در نتیجه، سختی، قساوت و کینه دل را می‌زداید، خشم و شهوت فرومی‌نشیند و خواهش‌های نفسانی تعدیل می‌گردد و با این یادآوری، قلب زنده و راه انسانیت و قرب پیموده می‌شود.

با واشکافی مفهوم موعظه، در ارتباط با آنچه که به ظاهر نقطه مقابل موعظه می‌نماید، بهتر می‌توان به ماهیت آن پی برد. این تقابل نسبی موعظه، اگر نگوییم تقابل، حداقل تمایز

نسبی موعظه، با مفهوم حکمت در قرآن نشان داده شده است. آنجا که بیان می‌کند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...﴾: با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما... ﴿(النحل / ۱۲۵).

تمایز حکمت از موعظه و تقدم حکمت بر آن دلالت‌هایی را بر تربیت اسلامی به همراه خواهد داشت. که در بخش‌های بعدی به آن پرداخته شده است. حال شبکه معنایی مفاهیم موعظه را در آیات قرآن و در برخی روایات بررسی می‌گردد.

از ریشه وعظ، ۲۴ واژه در قرآن به کار رفته است که در این تعداد هشت مورد، یعنی یک سوم آن موعظه را ویژهٔ ایمان‌آوردگان و پرهیزگاران دانسته است که از این تأکید می‌توان چنین برداشت کرد که موعظه بهتر است. پس از ایمان آوردن باشد: ﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾: ما این کيفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل‌های بعد از آنان و پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم ﴿(البقره / ۶۶)؛ ﴿...وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾: ... آیات خدا را به استهزا نگیرید! و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود، و کتاب آسمانی و علم و دانشی که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می‌دهد! و از خدا بپرهیزید! و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است ﴿(البقره / ۲۳۱)؛ ﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾: این بیانی است برای عموم مردم و نیز هدایت و اندرزی است برای پرهیزگاران ﴿(آل عمران / ۱۳۸). بنابراین، در ابتدای دعوت به تربیت اسلامی بهتر است از برهان‌ها و حکمت‌ها و پس از آن یا همراه آن از وعظ بهره گرفت. در برخی آیات نیز، زمانی که حکمت و برهان کارساز نیست، در نهایت، برای اتمام حجت و احتمال تقوایبشگی از روش موعظه بهره گرفته شده است و این می‌تواند نشان‌دهندهٔ تقدم رأفت بر خشم در تربیت اسلامی نیز باشد. در برخی از آیات هم از امر و نهی الهی به شکل اندرزگونه بیان شده است تا با بهره‌گیری از عواطف، ضمانت اجرایی بهتری یابد. همچنین به نظر می‌رسد که در برخی آیات، موعظه پس از اقناع مخاطب بیان شده

است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾: خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان خود بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بیناست ﴿(النساء/ ۵۸)

بر اساس آیه ۶۶ سوره نساء، تمام اوامر و نواهی که در قرآن بیان شده، به نوعی موعظه محسوب می‌گردد. نکته دیگری که از همین آیه قابل استنتاج است، اینکه «اگر به موعظه عمل می‌کردید، برای شما بهتر بود و سبب ثبات قدم شما می‌گردید: ﴿...وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ ثَبَاتًا﴾ یعنی ضمن اینکه هیچ اجبار و الزامی نبوده، دلایل و نتایج معقول و منطقی آن را نیز بیان می‌کند. بنابراین، می‌توان فهمید که حکمت و موعظه دو سر یک طیف هستند. همچنین در آیه مذکور به عنصر خیرخواهی در موعظه اشاره شده است و بیان آیه اینگونه است که اگر آنچه را که به آن موعظه شده‌اید، انجام می‌دادید، برای شما بهتر می‌بود.

از تقدّم هدایت بر موعظه چنین برمی‌آید که موعظه در برخی موارد پس از انتخاب آگاهانه و پذیرش دین صورت می‌گیرد؛ زیرا هدایت مستلزم اختیار و آزادی است: ﴿...وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (المائده/ ۴۶). در آیه ۵۷ سوره یونس، قرآن موعظه‌ای دانسته شده که درمانگر دل‌هاست: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ...﴾ (یونس / ۵۷). از آنجایی که دل مرکز عواطف است، باز هم جنبه عاطفی موعظه نمایانگر می‌شود.

در آیه ۱۲۰ سوره هود ﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ از داستان‌های پیامبران سخن گفته و بیان نموده است که در آن داستان‌ها حقایق و اندرزها و یادآوری‌هایی برای تو و مؤمنان بیان شده است. تقدّم حقیقت بر موعظه و همراهی ذکر با موعظه می‌تواند حداقل بیانگر دو نکته باشد. نخست اینکه باز هم تقدّم حقایق در برابر موعظه دیده می‌شود که به نوعی

استدلال یا حکمت محسوب می‌شود و دیگر آنکه ذکر به همراه موعظه آمده که بیانگر تشابه معنایی این دو مفهوم می‌باشد (با نظر به وجود واو عطف).

از آیه ۹۰ سوره نحل ﴿يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ می‌توان استنباط نمود که نتیجهٔ موعظه نوعی یادآوری و خودآگاهی است و سرانجام اینکه در آیه ۱۳ سوره لقمان به جنبهٔ خیرخواهانه موعظه اشاره شده است، آنجا که لقمان عبارت «یا بُنَيَّ» را به کار می‌برد: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ...﴾. بنابراین، موعظهٔ قرآنی، حسنه است و از روی خیرخواهی انجام می‌گیرد.

شیوه‌های مختلف روش تربیتی موعظه را می‌توان در قالب‌های مستقیم و غیرمستقیم، فردی و جمعی، داستان، تمثیل، ارائهٔ الگوها، مشاهده کرد. موارد موعظه نیز مختلف است که از جمله می‌توان به اصلاح رابطه به خدا، باور به معاد، زهدورزی، تهذیب نفس و اصلاح روابط انسانی اشاره کرد.

۲- تحلیل مفهوم حکمت

واژهٔ «حکمت» در بیشتر موارد با «کتاب» همراه شده، بنابراین، حکمت بر خلاف موعظه بیشتر بار شناختی دارد تا عاطفی. حکمت در آیه ۲۵۱ سوره بقره با علم همراه شده است: ﴿...وَأَنذَرْتُ اللَّهَ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾ و در آیه ۲۶۹ سوره بقره آن را سبب بازشناسی درست از نادرست و زیانبار از سودمند دانسته که موهبت الهی است که صاحبان خرد از آن پند می‌گیرند: ﴿...وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو

الْأَلْبَابِ﴾

از شانزده موردی که واژهٔ حکمت در قرآن به کار رفته، نه مورد عیناً کتاب و حکمت در کنار یکدیگر بیان شده است. در یک مورد، حکمت با فصل الخطاب به کار رفته که آن را تمیز حق از باطل و کلام فیصله‌دهنده تعریف نموده‌اند (ر.ک؛ آیتی، ۱۳۸۰: ذیل آیه). مکارم

شیرازی در تفسیر آیه ۲۰ سوره صاد (وَشَدَدْنَا مُلْكُهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ) حکمت را علم و دانش و نیروی تدبیر تعریف نموده است. علامه طباطبائی ذیل تفسیر همان آیه حکمت را معارف حق و متقنی می‌داند که به انسان سود بخشد و او را به کمال برساند. او در تفسیر آیه ۲۶۹ سوره بقره، حکمت را قضایای حقه‌ای می‌داند که مطابق با واقع باشد. راغب اصفهانی حکمت را رسیدن به حق از راه علم و عقل می‌داند. فخر رازی حکمت را واجد دو معنا می‌یابد که یکی علم و دیگری نحوه درست انجام امور است (ر.ک؛ فخر رازی، بی‌تا، ج ۲: ۳۴۸). برخی در تبیین حکمت در قرآن، آن را علمی راست‌بین تلقی نموده‌اند و افزوده‌اند که این علم سبب رشد عقل نهادی می‌گردد و در توضیح این نکته، به دعوت قرآن به مواجهه حسّی اشاره نموده‌اند که قرآن پس از رویارویی حسّی، اندیشه را دامن می‌زند و سستی اندیشه‌های باطل در باب جهان را آشکار می‌سازد و بر اندیشه‌های حق استدلال می‌کند و بدین طریق، حکمت می‌آموزد (ر.ک؛ باقری، ۱۳۸۴). از این رو، حکمت بر خلاف موعظه در ابتدا مستلزم مواجهه حسّی و نه شهودی و اشرافی با آفاق و انفس است.

۳- آیا روش تربیتی موعظه در تقابل با مبانی تعلیم و تربیت آزاد است؟

در آغاز این بحث، ابتدا مبانی تعلیم و تربیت آزاد را مورد بررسی قرار می‌دهیم. تعلیم و تربیت آزاد (Liberal education)، همچون خود لیبرالیسم قدمت طولانی دارد و برداشت‌هایی متفاوت را در خود جای داده است. با این وجود، هالستد (Halsted) و همکاران او (۲۰۰۹م.) معتقدند اصول ارزشی تعلیم و تربیت آزاد را به خوبی می‌توان در اصول و مبانی ارزشی لیبرالیسم جستجو کرد. چنان‌که به عقیده وی، امروزه دیدگاه‌های تعلیم و تربیتی غرب تحت سیطره همین ارزش‌های اساسی لیبرالیسم است. ارزش‌هایی همچون خودآیینی (Personal autonomy)، نقدپذیری، استقلال نظام آکادمیک، تساوی فرصت‌ها، اخلاق عقلانی (اخلاق مستدل) احترام به عقاید و علایق مختلف، پرهیز از القاء ارزش‌ها و طرد هر تعریف شخصی «خوب» که همه آنها مبتنی بر سه ارزش پایه‌ای لیبرالیسم، یعنی آزادی، تساوی و عقلانیت است. تأکیدهای اخیر در تفکر تعلیم و تربیت لیبرال بر ارزش‌های

دمکراتیک، حقوق شهروندان و حقوق کودکان نیز بر همین پایه استوار است. البته حامیان تعلیم و تربیت آزاد، این نوع رویکرد را تنها راه قابل حمایت و توجیه در تعلیم و تربیت دانسته‌اند تا آنجا که به عقیدهٔ ایشان تعلیم و تربیت (صحیح) در واقع همانا تعلیم و تربیت آزاد (لیبرال) است. در ادامه، ارزش‌های اساسی تعلیم و تربیت لیبرال به تفصیل بیشتری مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

(۳-۱) مبانی تعلیم و تربیت آزاد

عقلانیت و استقلال نظر از مبانی اصلی تعلیم و تربیت آزاد می‌باشند که ذیلاً مورد بحث قرار می‌گیرند.

(۳-۱-۱) عقلانیت

«تعلیم و تربیت تعهد به عقلانیت است، نه کمتر و نه بیشتر». با این بیان، هرست (Hirst) محوریت عقلانیت در تعلیم و تربیت لیبرال را به خوبی بیان می‌دارد. به عقیدهٔ وی برای آموزش و رشد عقلانیت در کودکان باید آنها را منتقد و آزاداندیش بار آورد، به گونه‌ای که هر عقیده‌ای را قابل انتقاد و قابل تحوّل عقلانی بدانند و هیچ امری را حقیقت آخر نپندارند. بر همین اساس، انتقال و القاء ارزش‌ها به کودکان در مبانی تعلیم و تربیت لیبرال پذیرفته نیست. آزاداندیشی در تعلیم و تربیت لیبرال گاه تعریف روشنتری به خود گرفته و با بی‌تفاوت بودن و خنثی بودن نسبت به هر عقیده‌ای مترادف تلقی شده است. بر اساس این برداشت، آزاداندیشی به این معنی است که هیچ امر مشخصی را نباید به عنوان «زندگی خوب» به کودکان آموخت.

بر اساس همین اصل خنثی بودن، برخی طرفداران لیبرالیسم معتقدند که تعلیم و تربیت اخلاقی تنها باید در صدد رشد استدلال اخلاقی و قدرت انتخاب باشد و هرگز در صدد معرفی ارزش‌های معینی به عنوان، فضایل اخلاقی نباشد. البته برخی همچون دورکین (Ronald

Dworkin معتقدند که برخی ارزش‌ها، همچون عدالت و تساوی در لیبرالیسم مقبول است و تعلیم و تربیت اخلاقی باید بر اساس این ارزش‌ها، اخلاق مستدلّ مستندی را پایه‌ریزی کند (Halstead: 2009).

۲-۱-۳) خودآیینی (Personal autonomy): رشد استقلال نظر و خودآیینی از ارزش‌های آزادی و عقلانیت در لیبرالیسم تفکیک‌ناپذیر است. بیلی (Bohlin) (۱۹۸۴م.) تعلیم و تربیت لیبرال را عرصه‌ای می‌داند که فرد را از همه محدودیت‌ها رها می‌سازد. لذا فرد می‌تواند در اعتقاد و عمل انتخاب‌کننده باشد. همچنین بنا بر تعریف دیردن، «هر شخصی، حتی تا آنجا خودمختار است که اندیشه و عمل «او» در زندگی وی تنها با رجوع به خود «او» یعنی به انتخاب «او»، تصمیم «او»، قضاوت «او»، طرح «او» و استدلال «او» قابل توجیه است» (زارعان، ۱۳۹۳).

از دیدگاه تعلیم و تربیت لیبرال، رشد خودآیینی و استقلال نظر در کودکان امور زیادی را به همراه دارد که از آن جمله‌اند: توسعه دانش و فهم ایشان، آگاهی از عقاید و روش‌های مختلف زندگی، تصمیم‌گیری‌های عقلانی و توانایی تفکر شخصی مبتنی بر استدلال و نه تفکرات ناشی از حکم و قدرت دیگران. با توجه به مبانی تربیت آزاد که مورد بررسی قرار گرفت، آیا استفاده از موعظه یک ابزار شبه‌تربیتی و مرادف با تلقین است؟ اولین سؤال این است که عناصر تشکیل‌دهنده تلقین کدام‌اند و وجه تمایز این موضوع از تعلیم و تربیت آزاد چیست؟ در این زمینه، فلاسفه تحلیلی بر سر اینکه در مفهوم آن از چهار معیار (هدف، نتایج، محتوا و شیوه‌ها) کدام را مد نظر قرار دهند و بر کدام اساس واژه مذکور را تعریف کنند، با هم اختلاف دارند؛ به عبارت دیگر، در قدم اول، با این سؤال مواجه‌اند که تلقین چه وقت روی می‌دهد؟! تلقین آن است که هدف از آموزش، یادگیری بدون دلیل باشد یا هنگامی که نتیجه و محصول آموزش ذهن‌های بسته است، تلقین صورت گرفته یا اساس یادگیری محتواها و مسایلی مثل دین، اخلاق و سیاست همان تلقین است و یا اینکه بگوییم این مسئله بستگی به شیوه‌های غیرعقلانی دارد و سرانجام اینکه بگوییم مجموعه‌ای از اینها منجر به تلقین می‌شود. البته می‌توان بر سر معیارها چانه زد و بحث را در همین مورد ادامه داد؛ زیرا هدف آن است که از میان شیوه‌های آموزشی، نمونه‌های ناصحیح را که با معیارهای عقل‌پسند تنافی دارد،

شناسایی کرده، از آنها اجتناب کنیم و فقط شیوه‌ای را اتخاذ نماییم که قابل دفاع است. بر این اساس، می‌پذیریم که هر جا هدف آموزش، انتقال آموزه‌هایی بی‌دلیل باشد یا هر آموزشی که منجر به بسته شدن ذهن فراگیر شود و یا هرگاه از شیوه‌های غیرعقلانی بهره جویند، فرایند تعلیم و تربیت قابل دفاع نیست، اما نه اینکه آموزش محتوایی معین مثل دین نیز تلقین محسوب شود.

علاوه بر توضیح فوق، برخی دیگر از فلاسفهٔ تحلیلی از جمله هرست نیز نسبت به تربیت دینی و از جمله روش‌هایی همچون موعظه خوش‌بین نیستند و آن را یک مفهوم تناقض‌آمیز دانسته‌اند (ر.ک؛ باقری، ۱۳۸۴: ۴۴) و همسنگ با تلقین تلقی می‌نمایند؛ زیرا معتقدند در دین به جای تبیین و روشنگری و به‌دست دادن معیارها و نقادی امور افراد تحت تلقین قرار می‌گیرند. بنابراین، آرمان تربیت که همانا اندیشه‌ورزی استقلال‌نظر و استواری شخصیت است، جایگاه مشخصی نخواهد داشت، البته همهٔ محققان در این زمینه توافق ندارند. مکمولین (Macmullen) در تحقیقات خود نشان داده که برخی مدارس مذهبی نسبت به مدارس سکولار در استقلال نظر دانش‌آموزان موفق‌تر بوده‌اند (ر.ک؛ مکمولین: ۲۰۰۴). اما به هر روی، نقدهای فلاسفهٔ تحلیلی آنجا بهتر جلوه می‌کند که روش‌هایی همچون موعظه را که دارای بار عاطفی فراوانی است، به عنوان روش‌های تربیت اسلامی مطرح می‌شوند و بنابراین، تصور بر آن خواهد بود که افراد تحت هجوم احساسات و فارغ از عقلانیت، رفتارها و یا حالات خاصی در آنها به وجود می‌آید که دارای خصیصه‌های روشنگری و تبیین نخواهد بود و افراد نه به این سبب که امری را مدلل می‌دانند، خود را ملزم به پیروی از آن می‌بینند، بلکه تحت تأثیر شخصیت و ابهت‌گوینده قرار می‌گیرند. حال آیا این طور است که هر نوع روش تربیتی مبتنی بر یادآوری همچون موعظه، یک روش شبه‌تربیتی همچون تلقین است؟! ویژگی موعظه در قرآن چیست؟ آیا روش تربیتی موعظه جدا و متمایز از تلقین‌گری است؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، چه شواهدی برای آن وجود دارد؟

اول اینکه آیا عمل آدمی تنها و فقط یک وجه شناختی دارد؟ آیا فروکاستن تعلیم و تربیت، تنها به شناخت و معرفت، یک بی‌توجهی به ابعاد گرایشی و ارادی انسان نیست؟ آیا همین روش‌هایی که از منظر تربیت آزاد به عنوان شبه‌تربیت محسوب می‌شوند، در برخی

رفتار درمانی‌ها در روانشناسی تحت عنوان تلقین کاربرد فراوانی ندارد؟ اگرچه که بحث درمان متفاوت از تربیت است که البته غایت تربیت اسلامی نیز با نظر به آراء فیلسوفان مسلمان همچون فارابی، رسیدن به مقام عقلانیت و بصیرت است (ر.ک؛ زیباکلام، ۱۳۷۹: ۱۷۸). اما رسیدن به مقام مذکور بدون تسلط و مدیریت بر هیجان‌ها و غرایز که از کارکردهای روش‌های مبتنی بر موعظه است، کم‌فایده خواهد بود؛ زیرا بخشی از عقلانیت از طرق سلبی (کنترل حُبّ و بغض) امکان‌پذیر است که در اندیشه لیبرال به آن توجهی نشده است و بسیاری از سنت‌گرایان همچون سید حسین نصر به آن اشاره کرده‌اند. نصر معتقد است در فلسفه لیبرالیسم خرد (Wisdom) تنها به استدلال‌ورزی (Reasoning) فروکاسته شده است. او در تبیین این نکته می‌گوید واژه اسلامی عقل به مفهومی فراتر از استدلال‌ورزی اشاره دارد و عقل در پی دستیابی به بینشی عمیق در سطوح بالایی از جهان هستی است (ر.ک؛ نصر، ۱۹۸۹م). از این رو، بی‌توجهی به روش‌های مبتنی بر یادآوری و تزکیه به منزله بی‌توجهی به دیگر ابعاد وجودی انسان و عمل او خواهد بود. بنابراین، در نقد دیدگاه‌های فلسفه تحلیلی هرست باید گفت: اولاً رسیدن به مقام خودآیینی و آزاداندیشی بدون آزادی از قید غرایز ممکن نخواهد بود. بسیاری از مرتبان و فلاسفه تربیتی به نقش کنترل و مدیریت هیجان‌ها اشاره نموده‌اند؛ از جمله جان دیویی بیان می‌کند که آزادی فقط نبودن عامل و مانع بیرونی نیست، بلکه آزادی از غرایز و خارج شدن از اسارت آنها نیز لازم است (ر.ک؛ نقیب‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۷۱). از طرف دیگر، آزادی از سلطه غرایز نیز صرفاً با دلیل و منطق یعنی ابزارهای شناختی صرف، ممکن نیست (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۶: ۶۲) و باید به روش‌های مبتنی بر یادآوری نیز تکیه نمود. بدین ترتیب، با نگاهی به مفهوم روش‌هایی همچون موعظه در قرآن و با بررسی آیاتی که واژه موعظه در آنها به کار رفته، درمی‌یابیم که روش حکمت مقدم بر روش موعظه است و در آن فلسفه و چرایی ایجاد تغییر مورد نظر در فکر، گرایش و عمل مورد تبیین قرار می‌گیرد و قرآن بیشتر اوقات هنگامی که با اهل ایمان و یا پرهیزگاران سخن می‌گوید، لب به موعظه می‌گشاید، اما برای شروع دعوت به دین، روش‌های مبتنی بر حکمت و برهان را برگزیده است؛ زیرا تا کسی چیزی را نپذیرفته باشد، الزامی به تبعیت از آن نخواهد داشت. از این رو، موعظه زمانی معنا می‌یابد که فرد، دعوت پیامبر را با حکمت و برهان پذیرفته باشد. بنابراین،

استفاده از روش تربیتی موعظه با نظر به جایگاه و توجه به مقدمات آن می‌تواند عاری از آسیب و به دور از روش‌های شبه‌تربیتی همچون تلقین باشد. آیات موعظه در قرآن، بیانگر همین نکته است؛ یعنی اول اینکه موعظه معمولاً پس از بیان حکمت است، دوم اینکه موعظه بیشتر در مقام گفتگو با متقین و اهل ایمان است، سوم اینکه موعظه‌گری به روش نیکویی صورت می‌گیرد که می‌تواند از روش‌های غیراخلاقی که با توسل صرف به قلیان احساسات و بدون حضور وجه عقلانی وجود مخاطب، صورت می‌گیرد، مانع شود.

۴- جایگاه حکمت و اندیشه‌ورزی در موعظه

با نگاهی به آیات قرآن درمی‌یابیم که یک نوع تمایز میان روش موعظه و روش حکمت‌آموزی وجود دارد، اما چنین نیست که در روش موعظه نسبت به اقناع و توجیه مخاطب سکوت اختیار شود و تنها به ذکر پند و اندرز اکتفا گردد. موعظهٔ لقمان به فرزندش نمونهٔ مناسبی برای بحث اخیر است. او برای شرک نورزیدن، احترام به والدین، اظهار غرور و نخوت نکردن با مردم و میانه‌روی در امور زندگی به ارایهٔ دلیل می‌پردازد و هرگز سربسته، امر و نهی و موعظه نمی‌کند. برای شرک نورزیدن به ظلم بزرگ اشاره می‌کند: ﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان/۱۳). برای احترام به والدین، وضع حمل مادر را یادآوری کرده است: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ...﴾ (لقمان: ۱۴). برای توجه به ریزترین اعمال روزانه و ضرورت محاسبهٔ نفس، به لطیف و خبیر بودن ذات باری اشاره می‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ (لقمان/۱۶). بعد از توصیه به شکیبایی، پدید آمدن ارادهٔ قوی را نتیجهٔ آن می‌داند: ﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (لقمان/۱۷). البته توجه به این نکته نیز مهم است که گاهی موعظه اشاره به بدیهتاتی است که نیازمند استدلال نمی‌باشد و تنها علم بی‌خاصیت شده را تر و تازه می‌کند و انسان را از غفلت می‌رهاند، اما با نظر به موعظه‌های قرآنی درمی‌یابیم که باز هم تا جای ممکن از ذکر دلیل و برهان خودداری نمی‌گردد.

نه تنها در بیان موعظه، بلکه در جایگاه بیان سایر احکام نیز همین دقت و باریک‌بینی مورد توجه قرار گرفته است. به عنوان یک نمونه می‌توان به واجب شدن روزه اشاره کرد که اولاً بیان می‌کند که روزه بر دیگر امت‌ها هم واجب بوده است، دوم اینکه روزه سبب خویشنداری می‌گردد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (البقره/ ۱۸۳) و دیگر اینکه اگر می‌خواهید بهتر بدانید، بهتر آن است که خود روزه بگیرید: ﴿أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ...﴾ (البقره/ ۱۸۴).

از پژوهش‌های روانشناختی اخلاق که کلبرگ آن را انجام داده، همین نکته مشهود است؛ یعنی آنجا که کودکان نسبت به یک قانون وفادارترند، به همان اندازه نسبت به آن به لحاظ عقلانی توجیه شده‌اند (لورا: ۱۳۹۳).

۵- موعظه در چه مرحله‌ای از تربیت مناسب‌تر است؟

روش‌های تربیتی که در قرآن از آن سخن به میان آمده است، گوناگون هستند؛ از منظر توجه به مرتب‌تری می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: یکی روش‌های مبتنی بر تحریک وجهه عقلانی انسان و دیگری روش‌های مبتنی بر تحریک احساسات و عواطف و یا به عبارت بهتر، وجدان و فطرت پاک و حقیقت‌جوی آدمی. به دیگر سخن، آدمی هم وجهه‌ای عقلانی دارد و هم وجهه‌ای عاطفی که در تربیت او بنا به اقتضا می‌توان از هر یک در جای مناسب بهره گرفت. حال که در این مقاله به دنبال تبیین روش تربیتی موعظه هستیم، باید به این سؤال پاسخ دهیم که جایگاه موعظه به عنوان یک روش تربیتی در رویکرد تربیتی قرآنی کجاست؟ با تحلیل مفهومی موعظه و نظر به شبکه معنایی آن مشخص شد که این روش در اغلب موارد در تربیت اهل ایمان و یقین به کار رفته است. حتی در آیه‌ای اشاره می‌کند که یادآوری کن که یادآوری برای «اهل ایمان» سودمند است: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الذاریات/ ۵۵).

۶- آسیب‌شناسی روش تربیتی موعظه

امروزه از جوانان و نوجوانان شنیده می‌شود که می‌گویند: «حوصلهٔ پند و اندرز ندارم. دوباره می‌خواهی نصیحتم کنی؟ گوشم از این حرف‌ها پُر است. بس است دیگر نمی‌خواهم بشنوم و...». بدیهی است در علت‌شناسی این لجاجت‌ها نمی‌توان به راحتی قضاوت کرد. ممکن است بخشی از آن به ویژگی‌های شخصیتی موعظه‌گر، بعضی به شنوندهٔ موعظه و برخی نیز به فرایند موعظه ارتباط داشته باشد. واعظ باید ویژگی‌هایی داشته باشد که در برخی آیات و روایات به آن اشاره شده است؛ از جمله اینکه واعظ همچون لقمان، حکیم باشد: ﴿...وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ...﴾ (لقمان / ۱۲). دیگر اینکه صداقت داشته باشد: ﴿وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ (الأعراف / ۶۸)، موعظهٔ او از روی خیرخواهی باشد: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ﴾ (الشعراء / ۳ و الکهف / ۶). همچنین واعظ باید خود، عامل به موعظهٔ خویش باشد: ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (الصف / ۲) و در گفتارش تواضع و نرمش وجود داشته باشد: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّمُوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾ (آل عمران / ۱۵۹). شرایط موعظه نیز باید مهیا باشد و با نیاز مخاطب و حالات روحی او متناسب باشد. علی^(ع) می‌فرماید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالَ وَإِدْبَاراً فَأَتَوْهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَ إِقْبَالِهَا فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أَكْرَهَ عَمَى» (بهج/البلاغه / ح ۱۹۳)؛ یعنی «دل‌ها را روی آوردن و پشت کردنی است. پس دل‌ها را آنگاه به کار وادارید که خواهشی دارند و روی آوردنی؛ زیرا اگر دل را به اجبار به کاری واداری، کور می‌گردد». در جای دیگر می‌فرماید که موعظه‌های دینی باید از اجبار به دور و ملال‌آور نباشد: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْعِلُوا فِيهِ بِرَفْقٍ، وَ لَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ» (کلینی، ۱۴۰۵ق، ج ۲: ۲۲۲). همچنین علاوه بر شرایط موعظه، مخاطب نیز در صورت برخورداری از ایمان^۱ و عدم عناد با حقیقت‌جویی^۲ و دریدن حجاب‌های غفلت و غرور^۳، آمادگی پذیرش موعظه را خواهد داشت.

واژه «حسنه» پس از بیان واژه «موعظه» در قرآن می‌تواند تأکیدی بر کاستن آسیب‌های موعظه باشد. ایجاد شور و رغبت تازه برای عمل، هدف موعظه است، اما آیا با هر شرایطی و به هر نحوی می‌توان به آن نائل شد؟ ذیلاً به برخی آسیب‌ها اشاره خواهیم کرد.

به نظر می‌آید که یکی از مواردی که موعظه را غیرحسنة می‌کند، وجود یک ساختار بالا به پایین در آن است که حاکی از آن خواهد بود که موعظه‌گر، انسانی فهیم و دانشمند است و تجربیات ارزنده و منحصر به فردی دارد و برعکس شونده موعظه، انسان بیچاره‌ای است که محتاج یاری موعظه‌گر است و در این حالت است که موعظه حالت حسنة بودن را از دست می‌دهد؛ زیرا به تخریب عزت نفس شونده موعظه پرداخته است. در موعظه حسنة، موعظه‌گر خود را انسانی می‌پندارد که در شرایطی نیازمند موعظه خواهد بود. با نگاهی به مواعظ حضرت علی^(ع)، به‌ویژه ابتدای نامه ۳۱ نهج/البلاغه به فرزندش این نکته هویداست؛ به عبارت دیگر، اتخاذ رویکردهای جزم‌اندیشانه و مطلق‌گرایی در بیان حقایق صرف و کاملاً از روی یقین سخن گفتن، می‌تواند لجاجت را در مخاطب برانگیزد. برخی این نکته را تنها در قالب خیرخواهی نسبت به موعظه شونده بیان کرده‌اند، در حالی که صرف این خیرخواهی و مقارنت این خیرخواهی با یک رویکرد جزمی نسبت به حقیقت، باز هم چاره مشکل نخواهد بود. بدیهی است که برقراری رابطه عرضی و در عین حال، اقتداری با مخاطب و نیز اقناع او، از آسیب یاد شده خواهد کاست.

با نگاهی به مواعظ خداوند در قرآن از زبان لقمان حکیم و موعظه علی^(ع) در نامه ۳۱ نهج/البلاغه به روشنی مشخص است که تلاش فراوانی صورت می‌گیرد تا ضمن برخورداری فرایند موعظه از یک نوع تواضع، به‌ویژه تواضع معرفتی، مرتباً اقناع گردد و از این رو، تنها به پند و اندرز صرف و بدون پشتوانه عقلی پرداخته نمی‌شود.

با نگاهی به روش تربیتی پیامبر اکرم^(ص) و بیان این نکته از سوی او که من هم بشری هستم، تنها به من وحی می‌شود و یا اینکه من نمی‌گویم غیب می‌دانم و یا اینکه فرشته هستم ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ﴾ (الأنعام / ۵۱)، سعی دارد تا ماهیت انسانی و بشری وجود خود را برای مخاطبان روشن سازد

تا در یک سطح هم‌عرض به تربیت مردم بپردازد. اهمیت این رابطهٔ عرضی تا آنجاست که یک نوجوان به جای مراجعه به یک متخصص یا یک فرد صاحب تجربه، تنها دوست خود را که هم‌عرض اوست، به عنوان مشاور خویش برمی‌گزیند؛ زیرا این رابطه را یک رابطهٔ طولی و اقتداری نمی‌بیند و بنابراین، نه تحقیر می‌شود و نه در سطحی فروتر قرار می‌گیرد. نقیب‌زاده در تحلیل علت تأثیرگذاری افکار روسو در انقلاب فرانسه و فیلسوف بزرگی همچون کانت می‌گوید: «نگاه روسو و آهنگ گفتار او، نگاه و آهنگ ناصح و واعظ نیست. چنان نیست که خود را بیرون از دایرهٔ خطا و گناه بینگارد و به نمودن عیب‌های دیگران برآید. خود را در راه و آنان را گمراه بشمرد و به چشم حقارت در آنان بنگرد. عیب خود پنهان دارد و برشمردن عیب دیگران را مایهٔ امتیاز خویش گرداند. نگاه او، نگاه دردمندی تیره‌روز است که بیش از آنکه با دیگران بستیزد، با خود در ستیز است و بیش از آنکه دیگران را بدکار بشمارد، گناهان خود را برمی‌شمارد. از این روست که زندگینامهٔ او همانا اعترافات اوست» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۲۳).

در صحنهٔ ادب فارسی، به‌ویژه در دیدگاه‌های عرفانی نیز موعظه‌گری مورد آسیب‌شناسی قرار گرفته است. آنجا که حافظ بر خویش واجب می‌داند که وعظ بی‌عملان را نشنود:

«عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس
که وعظ بی‌عملان واجب است نشنیدن»
(دیوان حافظ).

یا اینکه به دلیل ریاکاری و تزویر، واعظ را از خویش می‌رانند:

«دور شو از بَرَم ای واعظ و بیهوده مگوی
من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم»
(همان).

از اینرو اگر واعظ خود عامل نباشد، نه تنها نصیحت او فایده‌ای نخواهد داشت که به تدریج روش تربیتی موعظه نیز، حتی در صورت عامل بودن واعظ، مورد تعمیم نامناسب قرار می‌گیرد. در روایتی از امام صادق^(ع) هم نقل شده است که اگر عالم به علم خود عمل نکند، موعظه‌اش از دل‌ها گم می‌شود، همان‌گونه که باران از روی سنگ زایل می‌گردد: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّخَا» (کلینی، ۱۴۰۵ ق، ج ۱:

۴۴). همچنین مولوی بر نقش وجود انگیزه درونی یا همان توجه به تشنگی و جویندگی موعظه‌شونده اشاره می‌کند:

«مستمع چون تشنه و جوینده شد، واعظ آر مرده بُود، گوینده شد»
(مولوی: د ۱).

نتیجه‌گیری

بدیهی است که تربیت دینی را نمی‌توان تنها به بُعد شناختی آن کاهش داد و در صورت کنار گذاشتن جنبه‌های عملی و عاطفی در دین، تربیت دینی تحقق تام نخواهد داشت. از این رو، وجود بُعد احساسی و تجربه درونی در دین ایجاب می‌کند که آموزش‌های دینی از جنبه‌های عملی و احساسی برخوردار باشد. کودک با روش‌هایی از جمله موعظه می‌تواند با تکیه بر شوق ناشی از آن به کسب عادات اخلاقی و دینی نائل شود که همین عادات اخلاقی در کودکی می‌تواند در بزرگسالی بر استدلال‌های اخلاقی و دینی نیز مؤثر باشد. البته باید توجه داشت که این تأثیر از نوع شرط لازم و غیرقابل حذف نیست. همچنان‌که پیامبران در ابتدای دعوت خود با کسانی روبه‌رو بوده‌اند که هیچ تجربه دینی نداشتند و از این رو، اگر امور عملی و احساسی دین را شرط غیرقابل حذف بدانیم، به این گزاره منطقی می‌رسیم که تنها کسانی دیندار می‌شوند که دیندار بوده‌اند. نکته دیگر درباره روش تربیتی موعظه، توجه به مرزهای حساس آن با شبه تربیت است. در تلقین نیز مترتی به واسطه برخی حالات عاطفی تحت تأثیر قرار می‌گیرد که می‌تواند سبب مسخ‌شدگی جنبه عقلانی وجود او گردد. اما با نظر به فرایندی که از روش موعظه ارائه نمودیم، مشخص شد که این روش می‌تواند با تلقین و افتادن به ورطه شبه تربیت متفاوت باشد. بنابراین، روش‌های تربیتی همچون موعظه از نظر شکل‌گیری گرایش به ارزش‌ها نقش قابل توجهی دارند و این موضوع در تربیت اخلاقی آنقدر مهم است که فیلسوفانی همچون ارسطو اهمیت جنبه‌های عملی و گرایشی را در شکل‌گیری تمایل به ارزش‌ها آنقدر اساسی می‌دانند که معتقدند کسانی که چنین پیشینه‌ای را پشت سر نگذاشته باشند، در درک ارزش‌ها به لحاظ نظری نیز مشکل اساسی خواهند داشت (Aristolte, 2002)؛ زیرا برای ارزیابی استدلال‌های اخلاقی، چیزی بیش از عقلانیت (همچون کنترل حبّ و بغض) مورد نیاز است. از این رو، در همه شاخه‌های فلسفه عملی،

به‌ویژه تربیت اخلاقی و دینی درک استدلال‌های مربوط در گرو استفادهٔ درست از روش‌هایی همچون موعظه و عادت است. حتی اگر اغراق موجود در این سخن را نیز قابل نقد بدانیم، نمی‌توانیم نسبت به نقش مهم روش‌هایی همچون موعظه در تربیت دینی بی‌تفاوت باشیم و تنها باید این روش را از آسیب‌های مذکور محفوظ داریم.

پی‌نوشت‌ها:

۱- «ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (البقره/ ۲۲۲).

۲- «وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (البقره/ ۶۶).

۳- «بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ» (نهج‌البلاغه/ ح ۲۸۲).

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج‌البلاغه

- باقری، خسرو. (۱۳۸۴). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. ج ۲. تهران: انتشارات مدرسه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (بی‌تا). *المفردات فی غریب القرآن*. تهران: المکتب المرتضویه لإحیاء آثار الجعفریته.
- زارعان، محمدجواد و دیگران. (۱۳۹۱). «رویکردهای رایج به تربیت ارزش‌های دینی و مقایسهٔ آنها با رویکرد اسلامی». *اسلام و پژوهش‌های تربیتی*. سال چهارم. شماره ۲ (پیاپی ۸). صص ۳۲-۹.
- زیباکلام، فاطمه. (۱۳۷۹). *مبانی فلسفی آموزش و پرورش در ایران*. تهران: نشر حفیظ.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۴۱۷ق.). *تفسیرالمیزان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیّه قم.

فخر رازی، ابوعبدالله محمد. (بی‌تا). *مفاتیح الغیب*. ج ۲. بیروت: دارالإحیاء التراث العربی.

الفراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۴ق.). *کتاب العین*. قم: انتشارات اسوه.

کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۵ق.). *الکافی*. ج ۱. تحقیق علی‌اکبر غفاری. بیروت: دارالصعب.

- لورا، برک. (۱۳۹۳). *روانشناسی رشد*. ترجمه یحیی سیدمحمدی. ج ۱. تهران: انتشارات ارسباران.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. (۱۳۸۶). *نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش*. تهران: انتشارات طهوری.
- Aristotle (2002). *Nicomachean ethics*. (c. Rowe, Trans). Oxford: Oxford University Press.
- Halstead, J. M. & Chuanyan Zhu. (2009). "Autonomy as an Element in Chinese Educational Reform: A Case Study of English Lessons in a Senior High School in Beijing". *Asia Pacific Journal of Education*. V.29. No 4. Pp 443-456.
- J. M. Halstead. (2004). "An Islamic Concept of Education". *Comparative Education*. No. 4. Pp 517-529.
- Kraut, R. (1998). "Aristotlean method and moral Education". *Gentzler, J.(Ed) method in ancient philosophy*. Oxford: Clarendon Press.
- Macmullen, Lan. (2004). "Education for autonomy: the role of religious elementary schools". *journal of philosophy of education*. Vol 38. No 4.
- Nasr, S. H. (1989). *Knowledge and the Sacred*. New York: SUNY Press.